

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

آثار شناخت و محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام

امروز ما با علی علیه السلام چه رابطه‌ای داریم؟ به قول شاعر:

شیر را ماند همی بچه به او تو به پیغمبر چه می‌مانی؟ بگو

تو که شیعه‌ی علی علیه السلام هستی؛ به علی علیه السلام چه می‌مانی؟ ما امروز با علی علیه السلام چه رابطه‌ای داریم؟ و چه وظیفه‌ای در قبال امیرالمؤمنین علیه السلام داریم؟ آیا به صرف اینکه فقط در ایام شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، جامه‌ی سیاهی بر تن کنیم و قطره‌ی اشکی بریزیم؛ تمام است؟

امیرالمؤمنین علیه السلام، معیار شناخت اسلام

اولین نکته اینک علی علیه السلام، معیار شناخت اسلام هستند. اگر امروز ما می‌خواهیم به‌مثابه یک مسلمان زندگی کنیم، باید تبلور اسلام را در شخصیت علی علیه السلام و تفسیر آن را در کلام علی علیه السلام ببینیم و آن‌گونه مسلمان باشیم. برخلاف به اصطلاح این نواندیشانِ غرب‌گرایِ غرب-

باور اسلام‌ناباور، که سخن از پلورالیزم دینی می‌گویند؛ این حرف برای شیعه‌ی علی علیه السلام معنا ندارد. بله؛ اگر امامت را از اسلام جدا کنید، هرکس برای خود، برداشتی از اسلام خواهد کرد؛ اما شیعه این حرف را نمی‌پذیرد. شیعه می‌گوید: تنها تعریف و تفسیر از اسلام، همانی است که در شخصیت ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، متبلور شده است. اسلام یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و غیرایشان اسلام نیست. تفسیرها، تعبیرها، تأویل‌ها و قرائت‌های مختلف از اسلام، برای شیعه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام بی‌معناست. شناخت علی علیه السلام، لازمه‌ی شناخت اسلام است. قول و عمل علی علیه السلام بیانگر حقیقت اسلام است و حجیت دارد و به تعبیری، نهج‌البلاغه‌ی علی علیه السلام بهترین تفسیر از قرآن است. من واقعاً نمی‌دانم ما که شیعه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم، چقدر با نهج-البلاغه مرتب‌تیم. این کتاب بین ما شیعه‌ها خیلی غریب است. نمی‌دانم واقعاً، چقدر در برنامه‌ی کارمان گذاشته‌ایم، که این کتاب را بخوانیم؛ در آن بیندیشیم و ببینیم علی علیه السلام چه می‌گفتند. همه‌ی ما آرزو داریم که ای کاش، ما در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام زنده بودیم؛ در مسجد کوفه، پای منبر امیرالمؤمنین علیه السلام زانو می‌زدیم و سخنان ایشان را می‌شنیدیم. همان سخنان علی علیه السلام در نهج‌البلاغه است. نهج‌البلاغه هم که الحمدلله در دسترس همه است. خوشبختانه این سال-های اخیر ترجمه‌های روان و خوبی هم متعدد از نهج‌البلاغه شد؛ که اگر زبان عربی هم نمی‌دانیم، به کمک ترجمه، لااقل تا حدی معنای سخن علی علیه السلام را دریافت کنیم. واقعاً چقدر از نهج‌البلاغه بهره می‌بریم؟ پس اول اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما، معیار شناخت اسلام است و برای شناخت اسلام باید به شناخت امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک شویم.

عشق و ارادت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، راه کمال و رستگاری

نکته‌ی دوم، عشق و ارادت نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ که راه کمال، فلاح، سعادت و رستگاری است. این حدیث را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ.»^۱ اگر همه‌ی مردم، بر محبت امیرالمؤمنین علیه السلام مجتمع بودند، خدا اصلاً دوزخ را خلق نمی‌کرد. عشق و ارادت به امیرالمؤمنین علیه السلام، کیمیای بی‌نظیر و اکسیر اعظم است. چون عشق، عاشق را به رنگ معشوق درمی‌آورد و به شکل معشوق تبدیل می‌کند. اگر عشق نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، توأم با معرفت، خالصانه و صادقانه باشد و ادعای گزاف نباشد، انسان را به رنگ علی علیه السلام درمی‌آورد و او را علی‌گونه می‌کند. به تعبیر زیبای امام باقر علیه السلام، که فرمودند: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ... الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ.»^۲ آیا دین چیزی غیر از عشق و محبت هم هست. دین همان عشق و محبت است و عشق و محبت، همان دین است. دین ما عشق امیرالمؤمنین علیه السلام است. اگر بخواهیم در مسیر تزکیه حرکت کنیم، بهترین راه، راه محبت و عشق است. عشق امیرالمؤمنین علیه السلام انسان را از هرچه غیر خداست، پاک می‌کند. عشق علی علیه السلام آتشی است که وارد هر جا شد، هرچه غیر خدا بود را سوزاند و نابود کرد و تنها خدا را برجای گذاشت. هر کس به هر مرتبه از کمالات رسید، به یمن صراط مستقیم امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^۳. همان «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» که در نمازها از

۱. مجلسی، بحار، ج ۳۹، ص ۲۴۹ و طبری آملی، بشارة المصطفی، ص ۷۵ و اربلی، كشف الغمة، ج ۱، ص ۹۹.

۲. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۷۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۶، ص ۲۳۸ و برقی، محاسن، ج ۱، ص ۲۶۳.

۳. مجلسی، بحار، ج ۲۶، ص ۵ و ابن‌شاذان قمی، الفضائل، ص ۳ و علوی، محمد بن علی بن‌الحسین، المناقب (کتاب‌العتیق)، ص ۷۲.

خدا می‌خواهیم: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛^۴ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» صراط مستقیم، من علی علیه السلام هستیم. محال است کسی بتواند در وادی سیر و سلوک و عرفان، به شهر توحید وارد شود، مگر از شاهراه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام. محال است. اگر کسی به آن شهر رسیده، یقیناً با امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کرده و ولایت علی علیه السلام را پذیرفته است و اگر کسی نپذیرفته است، محال است به شهر توحید راه پیدا کرده باشد. رسیدن به وادی توحید جز از شاهراه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، امکان‌پذیر نیست. لذا اگر عرفای بزرگی را هم می‌بینید، که نقل کرده‌اند آنها سنی بوده‌اند، باور نکنید. محال است کسی به قلّه‌های عرفان برسد و شیعه نباشد. نمونه‌ی بسیار بارز آن، شخصیتی است که در عرفان، به شیخ اکبر معروف است؛ یعنی مُجِی الدّین عربی رحمته الله. می‌گویند مُجِی الدّین عربی رحمته الله سنی است و حتی در کتاب‌هایش، حرف‌هایی علیه شیعه‌ها هم پیدا شده است. درحالی‌که یک خیانت بزرگ در مورد مُجِی الدّین عربی رحمته الله اتفاق افتاده است. من در کتاب سرحقّ به مناسبتی به این بحث اشاره کرده‌ام. و سندهای آن را هم گفته‌ام؛ که مُجِی الدّین عربی رحمته الله در کتاب‌های متعدّدش تشیع خود را ابراز کرده است. خود او می‌گوید من به یمن عنایت خود امیرالمؤمنین علیه السلام مستبصر شدم و به حقانیت تشیع پی بردم و خود را شیعه‌ی اثنی‌عشری می‌داند. مُجِی الدّین عربی رحمته الله در مورد امام دوازدهم، حجّة‌بن‌الحسن - عسکری ارواحنا فداه، کتاب نوشته است و در کتاب فتوحات مکیه ماجرای ملاقات و تشرّف خودش را خدمت امام دوازدهم علیه السلام در شهر فاس، نقل کرده و گفته است با حجّة‌بن‌الحسن ارواحنا فداه بیعت

^۴. سوره‌ی حمد (الفاتحة)، آیه‌ی ۶.

کردم. آثار متعدّد مُحی الدّین عربی رحمته الله، دلالت آشکار بر این دارد که او شیعه‌ی اثنی عشری بوده است. در این شک نیست. سندهای آن در کتاب سرحق موجود است.^۵ ولی سنی‌ها برای اینکه چنین شخصیت بزرگ و عظیمی منتسب به تشیع نشود، که شیعه‌ها بگویند، بله تشیع چنین شخصیت‌هایی را پروراند؛ آمدند خیانت کردند و در آثار مُحی الدّین عربی رحمته الله دست بردند. عبدالوہاب شمرانی که خود او یک عالم سنی است، در کتاب "الیواقیت والجواهر"، خودش به این کار اعتراف کرده است، که در آثار مُحی الدّین عربی رحمته الله دست کاری کرده‌اند و بخش‌هایی از آثار مُحی الدّین عربی رحمته الله را، که تشیع او را می‌رساند، تا توانسته‌اند، حذف کرده و در آن کتاب‌ها مطالبی در جهت عقاید اهل سنت اضافه کرده‌اند. جالب است، یک محقق مصری به نام عثمان یحیی، که سنی‌مذهب بود، به نسخه‌های خطی فتوحات مکیه دست پیدا کرد. دو عدد نسخه به خط خود ابن عربی، از فتوحات مکیه، وجود دارد. اولین نسخه‌ی آن را در شش سالی که در مکه مقیم بود، نوشت و سپس که به قونیه برگشت؛ نسخه‌ی پاک‌نویس آن کتاب را با تمام اصلاحات نوشت. این دو نسخه اکنون در ترکیه موجود است. عثمان یحیی به این دو نسخه و دو نسخه‌ی اصلی دیگر دسترسی پیدا کرد؛ شروع به تصحیح فتوحات مکیه کرد و نیمی از آن را تصحیح و چاپ کرد. از بیست‌وهشت جلد فتوحات مکیه، چهارده جلد آن، با تصحیح عثمان یحیی در مصر چاپ شد. حکومت مصر که حکومت سنی است و دانشگاه الازهر مصر، که پایگاه اهل سنت است، همین که فهمیدند عثمان یحیی به نسخه‌های دست‌نویس خود ابن عربی دسترسی پیدا کرده است و براساس آن تصحیح می‌کند؛ احساس خطر کردند و فهمیدند که

^۵ مهدی طیب، سرحق، ص ۹۷-۱۰۰.

اگر جلدهای بعدی منتشر شود، آبرویی برای اهل سنت نمی ماند؛ لذا جلوی چاپ چهارده جلد بعدی فتوحات مکیه را گرفتند و خود عثمان یحیی را از مصر اخراج کردند. عثمان یحیی، همین مصحح فتوحات مکیه، پس از پی بردن شیعه شد.

به هر صورت راه رسیدن به شهر توحید، بی شک، پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ لذا جا دارد واقعاً بسیار شاکر باشیم. نعمت ولایت نعمتی است که هیچ نعمتی با آن هم طراز نیست و چگونه رایگان به دست من و شما رسید؟! واقعاً اگر ما هم در یک کشور سنی، در یک خانواده-ی ناصبی یا وهابی متولد شده بودیم؛ چقدر احتمال داشت از اینجا، از مجلس امیرالمؤمنین علیه السلام و از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام سر دریاوریم؟ احتمال خیلی ضعیف بود و راه بسیار دشوار و سخت بود. ناممکن نبود؛ ولی خیلی دشوار بود و خدا چقدر رایگان این نعمت را به ما داد! نگوئیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْوَلَايَةِ»؟ حمد و سپاس خدا را برای نعمت و گوهر بزرگ ولایت؛ که به رایگان به ما عطا کرد؟

نمی دانیم عشق امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی چه! فردی در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مُرد. جنازه ی او را برداشتند و تشییع می کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با دید باطنی دیدند ملائکه ی زیادی آن جنازه را تشییع می کنند. حضرت به اصحاب فرمودند: می دانید او کیست؟ جنازه را زمین گذاشتند؛ اصحاب یکی یکی سر جنازه آمدند و گفتند نه؛ او را نمی شناسیم. ظاهراً خود امیرالمؤمنین علیه السلام بالای سر جنازه بودند؛ فرمودند: آری؛ من او را می شناسم. او بندار است. و او یک جوان یهودی است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعجب کردند؛ فرمودند: ملائکه فوج فوج جنازه ی او را مشایعت می کنند. علی! ماجرای بندار چیست؟ حضرت فرمودند: او یک جوان یهودی بود و عاشق من بوده است.

هر وقت که مرا می‌دید؛ می ایستاد، همین‌طور زلزل به من نگاه می‌کرد. روزها می‌آمد از دور همین‌گونه مرا با عشقی نگاه می‌کرد؛ تا من مثلاً راه را بروم و از دید او پنهان شوم. هر وقت مرا می‌دید، کارش این بود. از اول صبح می‌آمد مرا تماشا می‌کرد و از تماشای جمال من لذت می‌برد. او بندار یهودی است.^۶ ببینید عشق امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه حتی به یک یهودی تأثیر می‌بخشد! حالا شیعه و دوست علی علیه السلام چه؟! جای خود دارد.

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را بشناسیم، خیلی حالمان عوض می‌شود و اگر دوست بداریم، همین‌طور. عشق علی علیه السلام اکسیر اعظم و شناخت علی علیه السلام حیات‌بخش است. خدا حاج آقا دولا بی‌رضوان الله تعالی - علیه را رحمت کند؛ ایشان نقل می‌کردند، می‌فرمودند: از مرحوم آقامیرزا جواد آقای ملک - تبریزی رضوان الله تعالی علیه، این عارف بزرگ برجسته، اینگونه نقل شده است؛ که مرحوم آقامیرزا - جواد آقای ملک تبریزی رحمته الله می‌فرمودند: زنی بود که شوهر او در جوانی او مرد و از آن شوهر فقط یک طفل خردسال پسری برایش ماند. زن فکر کرد؛ گفت الآن که فعلاً جوان هستم، با کار و تلاش خودم می‌توانم زندگی خودم را اداره کنم و این بچه‌ام را هم بزرگ کنم. بعدها هم وقتی بچه‌ام جوان رشیدی شد؛ او حامی من می‌شود و مرا اداره می‌کند. لذا نیازی به ازدواج مجدد نیست و ازدواج نکرد. چند سالی که گذشت؛ این بچه کمی به راه افتاد و یک بچه‌ی مثلاً چهار پنج ساله یا پنج شش ساله شد؛ روزها به کوچه می‌رفت، تا بازی کند. مادرش یک روز از دور متوجه شد؛ دید ای داد بیداد! بچه‌های کم‌سن و سال‌تر از او، به کوچه می‌آیند؛ با او کشتی

می‌گیرند و او را زمین می‌زنند؛ درحالی‌که او دو سه سال از آنها بزرگ‌تر است. خیلی غصه‌دار شد. دقت کرد؛ دید چه شده است که بچه‌اش اینقدر رنجور و ضعیف است. گفت، ما را ببین به این بچه دل بسته بودیم؛ بزرگ شود و از ما حمایت کند. ببین از بچه‌های کوچک‌تر از خودش زمین می‌خورد. مراقبت کرد؛ دید ای داد بیداد! ریشه در این است؛ بچه‌ها که به کوچه می‌آمدند و بازی می‌کردند؛ وقتی موقع غذا خوردن می‌شد و امثال آنها، پدرشان می‌آمد و مثلاً می‌گفت عزیزم! بیا برویم غذا بخوریم؛ برویم نهار بخوریم و بچه‌ی او پدر ندارد. به‌خاطر اینکه احساس می‌کند پدری ندارد؛ اصلاً درهم خورد شده است؛ دارد از پای درمی‌آید و اینگونه رنجور شده است. این زن برای اینکه بچه‌اش، خودش را پیدا کند، سراغ یک نقاش رفت؛ و به او سفارش داد؛ گفت تابلوی یک پهلوان با بازوهای خیلی قوی و هیکل رشید را برای من بکش و نقاشی کن و روی بازوی آن، بازوبند پهلوانی ببند. یک هیکل بسیار زیبا هم برایش درست کن. نقاش این تابلو را کشید. زن تابلو را به خانه آورد و یک پرده هم روی آن کشید. بعد پسرش را صدا زد و گفت: پسرم! می‌خواهی بابایت را ببینی؟ بچه هم که تاکنون غصه‌ی بی‌پدری او را کشته و له کرده بود؛ گفت: بله؛ از خدایم است بابایم را ببینم. بعد این مادر شروع کرد ذره‌ذره پرده را کنار کشیدن. پرده که کنار می‌رفت و عضلات و سینه‌ی ستبر پدر در این تابلو معلوم می‌شد؛ درحالی‌که نقاشی خیالی بود؛ مادر گفت: این بابای توست. این استخوان‌های درهم فرو-رفته‌ی پسر بچه، از هم باز می‌شد! اصلاً عضلاتش به هم می‌پیچید! حال عجیبی پیدا کرد! تا اینکه پرده از روی تابلو کنار رفت. بعد مادر شروع کرد به توضیح دادن. این بازوبند را می‌بینی روی بازوی پدرت است؟ او قهرمان اول کشتی دنیا را زمین زد؛ این بازوبند را به او بستند.

خلاصه مادر شروع کرد به تعریف کردن؛ آقا این بچه شکفت! و وقتی فردا از خانه بیرون رفت؛ بچه‌های بزرگ‌تر از خودش را مثل آب خوردن، زمین می‌زد.^۷ این حالت درهم شکستگی و در-هم فرورفتگی شیعه هم به این خاطر است. پدر را ندیده و نشناخته است. پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۸ من و علی دو پدر این امت هستیم. لذا اگر کسی بتواند اندکی، جمال، کمال، جلال و شکوه علی عليه السلام را ترسیم کند؛ شیعه هم از حالت افسردگی و درهم فرورفتگی بیرون می‌آید؛ خودش را پیدا می‌کند و این‌گونه خود را بی‌کس و تنها نمی‌بیند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۷ مهدی طیب، مصباح الهدی، ص ۲۸۵.

^۸ مجلسی، بحار، ج ۱۶، ص ۳۶۴ و صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۷ و منسوب به امام عسکری عليه السلام، تفسیر المنسوب الی الامام الحسن - العسکری عليه السلام، ص ۳۳۰.